

بخالاتیاس این کلمه را Fuchsrot ترجمه کرده است . در هر صورت ربطی با کلمه « رخس » فارسی بمعنای تابش ندارد . رخس در شاهنامه بطور اسم جنس نیز مثلاً ص ۸۱۷ بیت ۸۱۴ استعمال شده است ، همچنین در امثله ذیل :

ز پشت رخس رسته چون سهی سرو
 مر او را روی در من پشت در مرو
 گرازان رخس چون طاووس صدرنگ
 پیشش در نشسته نقش ارژنگ

(ویس و رامین ۱۲۷ : ۷۹۶)

فرود آمد ز تخت کوه سارش
 بیاوردند رخس راه وارث
 پشت رخس که پیکر در آمد
 تو گفتی رخس او را پر بر آمد

(ویس و رامین ۳۱۰ دوسطر اخیر)

چو آذین را بدید از دور بشناخت
 همانکه رخس گلگون را برو تاخت

(ویس و رامین ۳۱۱ : ۱۱)

« رخس مطلق اسپ را هم میگویند . »

(برهان) .

زاغ چشم (نوعی اسپ) ۵۳ : ۱۴

و ۵۴ : ۱۰ ، « واسپ زاغ چشم شب کور بود . » (قابوسنامه — و حکایتی نیز در این باب آورده است) .

زاغ زبان ، بسکون ثالث ، در اسپ تعریف است و در آدمی کنایه از مردم سیاه زبان باشد یعنی کسانی که نفرین ایشان را اثری هست ، برهان . « آسمان دهن از بالا اگر از پشت دندانها بقدر نیم گره سیاه باشد او را سق سیاه گویند بسیار بد است خصوص از برای صاحبش ، هر چند رگ سفیدی داشته باشد . » (فرسنامه اسدالله خوانساری) .

زرد رخس (نوعی اسپ) ۳۵ : ۱۱ ، رجوع شود به رخس .

زرده (نوعی اسپ) ۵۴ : ۱۰ ، بر وزن ارده ، اسپ را گویند که زرد رنگ باشد ، کمال اسمعیل گوید :

انامل تو چو گردد سوار زرده کلک

(از برهان و فرهنگ رشیدی) . « و

اسپ زرده آن جنس که بغایت زرد بود نیک باشد و بروی درم درم سیاه و بش و ناصیه و دم و خایه و کون و میان ران

justa در زبان لیتوانی بمعنی کمر بند با این کلمه نزدیکی دارد .

سبز خنک (نوعی اسپ ، ظاهر آ : سبز خنک) ۵۳ : ۱۰ ، عنصری گوید :

ابلق ایام را تا بر نشیند می رود .

سبز خنک چرخ پیش قدر او بالاده ای .

در فرسنامه هاشمی ص ۱۳ در انواع اسپ « سبز خنک » چاپ شده است .

سپید (نوعی اسپ) ۵۳ : ۱۵ :

سپید زرده (نوعی اسپ) ۵۳ : ۱۴

و ۵۴ : ۵ ، رجوع شود به زرده .

ستیر ، رجوع بحواشی ص ۱۰۲ .

سرخ چرمه (نوعی اسپ) ۵۳ : ۹ ،

رجوع شود به چرمه .

سرخ خنک (نوعی اسپ) ۵۴ : ۱۲ ،

رجوع شود به گل خنک و خنک .

سرننگ (نوعی اسپ) ، فرسنامه هاشمی

ص ۱۳ دیده شود . « اگر چوگان را

خواهی سرننگ » (هاشمی ۱۰) .

سریجی (نوعی شمشیر) ، در تاج

العروس گوید که سریج بر وزن زینر

نام آهنگریست معروف و آن کسی است

و چشم و لب او سیاه بود . « قابوسنامه) ؛

« زرده را که گفتی در سبزه زار جویبار

فردوس چریدست . « (مرزبان نامه) .

نیز رجوع شود به جرده .

زنار ۸ : ۳ ، مراد اینجا کشتی است

هر چند که کشتی بستن قرنهای بعد از

زمانی که بحسب اعتقاد ایرانیان طهمورت

زندگی میکرده است وضع شده است .

نویسندگان اسلامی این دورا بهم خلط

میکرده اند . زنار کمر بندی بوده که

ذمیان نصرانی در مشرق زمین با امر

مسلمانان مجبور بوده اند داشته باشند

تا مایشان را از مسلمانان ممتاز سازد ،

چنانکه یهودیان مجبور بوده اند عسلی

(وصله ای عسلی رنگ) بر روی لباس

خود بدوزند . زنار از لفظ یونانی

جدید *Zonoi* و آن از کلمه یونانی

قدیم *Zonoi* که مصغر *Zonē* است

گرفته شده است . کشتی و کشتی

(معربش کستیج) کمر بند مذهبی

زرتشتیان است که بستن آن جزء شرایط

دینست و آداب مخصوصی هم دارد . لفظ

« و اسپ سمند باید که همچنین باشد »
یعنی مانند اسپ زرده باشد، قابوسنامه .
« اگر دوآیندن را خواهی سمند . »
(فرسنامه هاشمی ص ۱۰) . از اسپهای
معروف تاریخ یکی سمند کیخسرو را
آورده اند ، هاشمی ۱۰-۱۱ .

سوخته = قو ، ۳۵ : ۱۲ و ۴۴ : ۶ ،
آنچه آتش درو زند و آن را یدیه نیز
گویند و بعربی حراق گویند ، شیخ
سعدی گوید :

فتاد آتش صبح در سوخته

بیکدم جهانی شد افروخته ،

(از سروری) . پنبه و لتهای که آتش
در آن گیرند و بعربی حراق گویند ،
رشیدی . حراق و حراقه بالضم سوخته
چقماق و العامة تقول بالتشدید ، صراح .
حراق کغراب سوخته چقماق ویشدد ،
منتهی الارب .

سور اسپ خاکستری رنگ سیاهی
مایل که خط سیاه از کاکل تا دم او
کشیده باشد و آن را سول نیز گویند ،
و داشتن چنان اسپ را تا مبارک دانسته اند

که شمشیرهای سرخی بدو منسوبست .
آیا ممکنست که شمشیر مرخی که در
متن چاپ شده است همین باشد ؟ رجوع
شود باین کلمه .

سعیدی (نوعی قلم) ۴۹ : ۱۷ .

سُکسک ، بضم هردوسین و سکون
هردو کاف ، اسپ که راه نداشته باشد
و قطره و ناهوار رود ، انوری فرماید :
اسپی چنانکه دانی زیر از میانه زیر
وز لاغری که بود نه سکسک نه راهوار .
(از برهان و سروری)

سلمانی (نوعی شمشیر) ۳۶ : ۱۳ .

نمیدانم آیا ممکنست این شمشیر را
منسوب بشهر سلمیه دانست و آن را
سلمانی خواند یا نه . « سلمیه بسکون
میم و تخفیف یاه شهری است نزدیک
حمص و نسبت بآن سلمانی است به
تحریک . » تاج العروس .

سلیمانی (نوعی شمشیر) ۳۶ : ۱۲ .

سمند (نوعی اسپ) ۵۳ : ۱۵ و ۵۴ : ۴
و ۵۵ : ۳ ، بر وزن کند ، رنگی باشد
بزرگی مایل مر اسپ را ، برهان .

و گفته اند سور از گله دور ، برهان و فرهنگ رشیدی .

سول رنگ خاکستری مایل بسیاهی از اسپ و استر که نامبارک میدانند ، سنائی گوید :

آن یکی عیسی ، آن دگر خرسول ،
وان دگر خضر و آن چهارم غول .
از فرهنگ رشیدی و انجمن آرای
ناصری .

سیا رخش (نوعی اسپ) ۱۱:۵۳ ، رجوع شود به سیاه و رخش .

سیاه (نوعی اسپ) ۳:۵۵ ، شاید معادل ادهم عربی ، نیز رجوع شود به فرسنامه هاشمی ص ۱۳ در انواع اسپ . از جمله اسپهای مذکور در تاریخ سیاه جمشید را نام برده اند ، هاشمی ۱۰-۱۱ .
من « افراس الملوك المذكورة المنسوبة اليهم ادهم كبخسرة » (غرر اخبار ملوك الفرس) . « سیاه نام اسپ اسفندیار است و چون سیاه بوده بدین نام میخوانده اند ، برهان

سیاه چرمه (نوعی اسپ) ۳:۵۴ ،

رجوع شود به چرمه .

سپس ، بر وزن کیس ، بمعنی اسپ جلد و تند و تیز باشد ، برهان .

سیمگون (نوعی اسپ) ۱۵:۵۳ .

شبدیز (نوعی اسپ) ۱۰:۵۳ و

۵۴:۳ ، « پرویز را پیش از دوازده

هزار اسپ بود که هیچیک بتنهائی

نمیتوانست تن او را حمل کند جز اسپ

معروف بشبدیز ، که در میان چارپایان

همان مقام را داشت که خود او در میان

بزرگان و خدایان . شبدیز فرد کامل

اسپان و پیکر زیبائی و نیکوئی و جامع

صفات آب و آتش بود . همینکه چشم

زخم درو رسید و مرد کسی جرأت نکرد

که خسرو را ازان آگاه کند ، آخر

سالار بزرگ ناچار به فلبند (پهریت ،

باربد) خنیاگر متوسل شد و او در

دستان خویش این جمله را گنجانید که

شبدیز بیش نی چدونی چردونی خسبد

که برای خسرو پرویز کافی بود . از غرر

اخبار ملوك الفرس . « گویند رنگ آن

سیاه بود و وجه تسمیه آن شب رنگ است

بشراب زرد است که عبارت بیان نام و منفعت آن نیز از نسخه اصل افتاده است ، رجوع شود به شراب زرد .
شراب خرمايي ۸ : ۶۵ ، و نبيذ التمر كثير التوليد للدم العكر و قليل المعونة علي الهضم مطلق للبطن اطلاقاً ليس بنافع جداً بل فيه اطلاق يقبل على الطبيعة بجهته وازلاق ، رازی ، بنقل ابن بيطار .
شراب ريحاني ۵ : ۶۳ ، ابن بيطار آن را « شراب ناب خوش بو » میداند و بس ، ناصر خسرو گوید :

روز با روزه و با ناله و تسيحي

شب با مطرب و با باده ريحاني

« والريحاني منه اكثر صعوداً الي الرأس و تصديعاً له و لذلك ينبغي ان يحذره من يعتره الصداع و الرمد و يسرع الي رأسه الامتلاء و تدفع مضرته متى اضطر الي شربه بشم الكافور و الرياحين الباردة و تبريد الرأس بالماورد و الصندل و الخل و دهن الورد و التنقل عليه بالسفرجل و جميع ما يمنع صعود البخار الي الرأس وهي جميع الفواكه الحامضة القابضة . » رازی

چه ديز بمعنى رنگ باشد ، گویند از همه اسپان جهان چهار وجب بلندتر بود و آن را از روم آورده بودند ، و بعضی گویند شب ديز و گلگون (باین کلمه رجوع شود) هر دو از يك ماديان بهم رسیده اند ، و چون او را نعل بستندی بده میخ بر دست و پایش محکم کردند ، و هر طعامی که خسرو خوردی او را نیز خورایندندی ، و چون شب ديز بمرد خسرو او را کفن و دفن کرده صورت او را فرمود که بر سنگ نقش کردند و هر گاه که بدان نگریستی بگریستی . « از برهان قاطع باختصار » .

شراب آفتاب پرورد ۱۵ : ۶۴ « والمشمس اسرع في توليد الحميات و تعفين الدم . » رازی ، بروایت ابن بيطار .
شراب قرش و شمش (که بعربی قهوه گویند) ۱۰ : ۶۴ ، « والقهوة من الشراب اوفق للمحرورين غير انها تسقط شهوة الجماع . » رازی ، بنقل ابن بيطار .

شراب تلخ و تیره ۱ : ۶۳ ، بیان مضرت و دفع ضرر این نوع می از نسخه اصل ساقط شده ، و جمله بعد مربوط

شراب مست کتنده ۶۲: ۱، الشراب

المسکر یسخن البدن و یعین علی هضم

الطعام فی المعدة . . . و یسکن العطش اذا

مزیج بالماء . . . و ینحسب البدن متی

شرب علی اغذیه کثیرة الاغذاء و

یحسن اللون و یدفع الفضول جمیعاً و یسهل

خروجها من البدن بالنحو و البول و العرق

و التحلل الخفی الذی بالمسام ، رازی .

شراب ممزوج ۶۴: ۴ ، و الصرف

موافق للبطن فی کسر الریاح و هضم الطعام

وارداً للرأس فی تبخیره و الصعود الیه

و الممزوج بالضد . . . و ینبغی ان یکثر

مزاجه المحرورون و لا سیما لما کان اقوی

و اعتق حتی ینبغ ان لا یحس له بکبیر طعم

و یقلله المبرودون و یعتدل فی اصحاب

الامزجة المعتدلة و الابدان المعتدلة ، رازی .

شراب مویزی ۶۵: ۳ ، « و ینبذ

الزریب المجرد ینذهب بذهب الشراب

الاسود الغلیظ الا انه اقل اسخناً للبدن

منه و هو اقوی قبضاً . « رازی .

شراب میان تیره و تٔک ۶۲: ۱۳ ،

والاحمر المعتدل فی غلظه و رفته اعدل

شراب زرد ، نام این نوع می در نوروز

نامه نیست ، اما آنچه بعنوان دفع

مضرت شراب تلخ و تیره در صفحه ۶۳

آمده است در قول رازی مربوط باین

نوع شرابست : « و اما الاصفر القوی

الطعم جداً فانه یسخن اسخناً قویاً و

یضر اصحاب الامزجة الحارة الا ان یکثر

امزاجه جداً و یتنقلوا بالفواکه الباردة . »

شراب سپید و تٔک ۶۲: ۷ ، تنک

بمعنی رقیق ، و تیره بمعنی غلیظ استعمال

شده است . « و الابيض الرقیق اقلها

غذاءً و اوقعها للمحرورین ، فان الشراب

له مع اسخان البدن ان ینخرج الصفراء

التي تتولد قليلاً قليلاً فی البول ، فمن

کان یکثر به الصداع عن شرب الشراب

فلیختر الابيض الرقیق منه العدیم الریح ،

رازی .

شراب مروقی ۶۴: ۴ ، بضم میم و فتح

راء و واو مشدده و قاف ، خریست که نان

میده و بکسمات دران خیسانیده بعد از

شش ساعت صاف نمایند و بخورند ، کثیر

الغذا و موافق ناچهین است ، مخزن الادویه .

صابونی (حلوا) ۱۳ : ۹ ، نوعی
لرزانک یاز احة الحلقوم که از روغن کنجد
و نشاسته و عسل می پخته و دانه های پسته
یا بادام در آن بکار می برده اند ؛ و آن
برنگهای گوناگون بوده است و گل گل
و قالب قالب بریده میشده مانند مسقطی ،
و گفته اند که سبب صابونی خواندن آن
همین بوده است که شبیه بقالبهای صابون
مصری میشده که برنگهای سرخ و زرد
و سبز میساخته اند ؛ این حلوا که در دیار
مغرب صابونی نامیده میشده همانست که
در بلاد مشرق پالوده و فالوذج میگفته اند
(دزی) . اشتباه نشود با آنچه امروزه
پالوده مینامیم ؛ رجوع شود بدیوان ناصر
خسر و بحواشی آقای دهخدا ص ۶۷۹ .
طابی ، رجوع شود بحواشی ص ۹۸ .
عسجدی (نوعی خط) ۴۶ : ۱۴ .
عمیدی (نوعی قلم) ۴۹ : ۱۷ ، شاید
منسوب به عمید ابو عبدالله حسین بن محمد
باشد که پدر ابن العمید معروف و مردی
بود دارای فضل و ادب و صاحب منشآت
مشهور . نیز ممکنست فرض **کرد**

الشراب وهو یولد دماً جيداً . « رازی .
شراب نو ۶۳ : ۱۰ ، « و الحدیث
کثیر البخار سریع الا ان بخاره رطب لا
ینکی الرأس کبیر نکایة کما ینکیه الریحانی .
« رازی . « و اما الشراب الحدیث فانه
نافع عسر الانهضام یری احلاماً ردیثة
و یدر البول . « ابن بیطار .

شمسی (نوعی قلم) ۵۰ : ۱ ، منسوب
بشمس المعالی قابوس و شمگیر ، برای
وصف آن رجوع **کنید** بنوروزنامه
ص ۵۰ : ۳ و بعد .

شهریور ، رجوع بحواشی ص ۸۲ .
شولک (نوعی اسپ) ۵۳ : ۱۱ ، با
ثانی مجهول بر وزن کودک ، اسپ جلد
وتندو تیز رفتار را گویند ، و نام مرکب
اسفندیار هم بوده است ، خواجو در
های و همایون گوید :

بر آورد بر شولک تیز پای

چو دریای آتش در آمد ز جای

(از برهان و سروری و رشیدی) .

سیر پوست (نوعی اسپ - شاید : شیر
پوست) ۵۳ : ۱۵ .

جنس تیغ گوید « اذا كان من قلع الهند وطبع اليمن . » (دزی) .

قوباء ، رجوع شود بحواشی ص ۹۹ .

کچول ، رجوع بحواشی ص ۱۰۶ .

کدخدا ، رجوع شود به ص ۹۳ .

کرن ، **کرنند** ، **کرننگ** ، **کران** ، **بضم**

اول ، و **کرن** ، بفتح راء ، هردو نام نوعی

از اسپ است که رنگ او میان زرد و

بور باشد ، گویند ترکیست ، برهان و

سروری . **کرنند** ، بضم اول بر وزن بلند ،

و **کرنده** ، بر وزن کنند ، رنگی است

مخصوص اسپ که آن را **کرن** خوانند ،

برهان . **کرننگ** بر وزن تفنگ ، اسپ

آل را گویند ، برهان و سروری .

کرننگه ، بضم اول با کاف فارسی ، بر

وزن و معنی **کرنند** است که رنگ مخصوص

اسپ باشد ، برهان .

کشکنجیر ۴۰ : ۱۱ ، یعنی سوراخ

کننده کوشک ، و آن نوعی از آلات

قلعه گشائی بوده است که بدان سنگهای

کلان یا تیرهای بزرگ و ستبر بدیوار

قلعه یا بارونی شهر پرتاب میکردند و

که عمیدی منسوب باشد بذوالکفایتین

ابن العمید ابو الفتح علی بن ابوالفضل

محمد بن الحسین بن محمد ، و او پس از

پدرش وزیر رکن الدوله گردید و وزارت

مؤید الدوله پسر رکن الدوله را نیز یافت

و در سال ۳۶۶ کشته شد .

فروردین ، رجوع شود به ص ۸۱ .

فقاع جزر ، ص ۹۰ دیده شود .

قراچوری (نوعی شمشیر) ۳۶ : ۱۵ ،

« وهی مالها حد واحد » (شرح منینی بر

تاریخ یمنی) ؛ « قراچور » باجیم فارسی

بر وزن بلادور ، بمعنی شمشیر باشد ؛

قراچوری بمعنی شمشیر و شمشیر بردار

و شمشیر زن هر سه نوشته اند و بجای

رای قرشت لام نیز نوشته اند که قراچولی

باشد ، برهان . « و چون يك سال با اسپ

و تازیانه خدمت کردی سوم سال او را

قراچوری دادندی تا بر میان بستی »

(سیاستنامه) .

قلعی (نوعی شمشیر) ۳۶ : ۱۲ ،

مراد از قلع هندی فولاد هندی است ،

و تعالی در لطائف المعارف در باب بهترین

از ضربت آن دیوار سوراخ و خراب
میشده است ، منوچهری گوید :

داد جشن مهرگان اسپهد عادل دهد
آن کجا تنها بکشکنجیر بندازد خدنگ
و سوزنی گوید :

من کمان را و خداوند کمان را بکشم
گر خداوند کمان زال و کمان کشکنجیر
و انوری گوید :

نه مذجنیق رسد بر سرش نه کشکنجیر
رجوع شود به برهان و فرهنگ رشیدی.

کلاغی (نوعی شمشیر) ۳۷ : ۱ .

کاوس ، بر وزن خروس ، اسپ را
گویند که چشم و رو و یوز او سفید
باشد و این چنین اسپ را شوم و بد بمن
میدانند ، برهان .

کلیج ، بکسر اول و تحتانی مجهول ،
اسپی را گویند که هر دو پای او کج
باشد ، برهان .

کمیت (نوعی اسپ) ۵۳ : ۵۴ و ۱۰ : ۵۴ :

۱۲ ، ۳ و ۵۵ : ۲ ، اسپ سرخ پال و
دم سیاه را هم میگویند ، برهان . عرب
« رنگ کمیت را هم از همه بهتر میدانند

و در حقیقت چنین هم هست ، بسرما و
گرما و گرسنگی و تشنگی و تاخت و تاز
و آفتاب و سنگلاخ و گل ولای طاقش
از همه بیشتر است ، چنانکه شاعر گفته :

کمیت کیل گرد زانو سیاه

بمیدان گدا را کند پادشاه

کمیتی که رنگش جو خرما بود

بسرما و گرما توانا بود . « (فرسنامه

اسدالله خوانساری) . « اگر جنگ را

خواهی کمیت یکرنگ » (فرسنامه

هاشمی ص ۱۰) . از جمله اسپهای

مذکور در تاریخ یکی کمیت فریدون را

آورده اند ، هاشمی ص ۱۰ — ۱۱ .

کودن ، بفتح اول بر وزن روزن ،

اسب پیر کند رو بالانی کمراد را نیز

گفته اند ، برهان ، و فرهنگ رشیدی

در ماده بوز .

کهر ، بفتح اول و ثانی بر وزن سفر ،

رنگی باشد مخصوص اسب و استر ، و

آن را کمیت هم می گویند ، برهان .

گرداندن = گرداندن = هضم

گرداندن ، ۶۰ : ۵ ،

گَرْدَنای، **گَرْدَنای** ۱۶:۵۴، «واسپ قالع شوم بود آنکه بالای کاهل گردنای موی دارد، و مهقوع همچنین آنکه گردنای زیر بغلش بود، و اگر بهر دو جانب بود شوم تر، واسپ فرسون هم شوم بود که گردنای بالای سم دارد از درون سون، و از برون سون روا باشد.» (قابوسنامه). گردنا بمعنی گرد بودن و مدور بودن است و ساختمان آن از نوع تنگنا و درازنا و فراخناست.

گل خنگ (نوعی اسپ): فرسنامه هاشمی ص ۱۳، نیز رجوع شود به سرخ خنگ.

گلگون (نوعی اسپ) ۱۳:۵۳، «گلگون باید که یک رنگ بود و هیچ بابلقی نزنند.» (قابوسنامه)؛ گلگون، بر وزن پر خون، بمعنی سرخ رنگ باشد... و نام اسپ شیرین معشوقه فرهاد هم بوده است، گویند گلگون و شبدیز دو اسپ بودند زاده مادیان دشت ابکله (دشت دمکله هم بنظر آمده است که بجای الف دال باشد و بجای

بای ابجد میم) و آن مادیان را جفت نبود و در آن دشت اسپ بود از سنگ ساخته و هرگاه آن مادیان را ذوقی بهم میرسید خود را بآن اسپ سنگی میکشید بقدرت خدا آن مادیان بار میگرفت، برهان قاطع.

گلگین = ساخته از گل، ۳۹:۷.

گند پیر ۱۶:۳۱، زنان پیر سالخورده را گویند، برهان. از ناصر خسرو: گند پیری گفت، کش خوزی بریخت، «خود مرا نان تهی بود آرزو.» در هجائی که کنیزکی عنان نام در حق ابو نواس شاعر معروف گفته باو خطاب کرده: علیک امک نکها، فانها کند فیره.

گور سرخ (نوعی اسپ) ۱۰:۵۳.

اؤلوق (نوعی شمشیر) ۳۷:۵.

اؤلوی (نوعی خط) ۴۶:۱۶.

اچینی (نوعی خط) ۴۶:۱۳.

ماخچی، بسکون ثالث و جمیم فارسی به تحتانی کشیده، اسپ را گویند که از یک جانب عربی و از جانب دیگر ترکی باشد، و آن را دو تخمه هم میگویند، و عربی مجنس خوانند، و بعضی گویند

نوشته نشده و اینجانب بسابقه اینکه در فن کیمیا لفظ مریخ کنایه از آهن است گمان کردم شاید درین مورد «مریخی» مراد باشد. اما بعد که بر حسب تصادف بلفظ سریجی در تاج العروس برخورددم حالا گمان نزدیک بیقین دارم که در عبارت نوروزنامه صواب باید «سریجی» باشد، رجوع شود باین کلمه در همین فرهنگ.

هزه، بمعنی نفع، ۶۱: ۱۱، ولی ظاهراً حکیم آنرا بسبب هم آهنگ بودن با بزه بدین معنی استعمال کرده است.

مَشْطَب (نوعی شمشیر) ۳۷: ۲،

المشطبة، بالكسر والضم والفتح، طریق السیف فی متنه؛ وسیف مشطب،

کمعظم، و مشطوب: فیه شطب ای

طرائق فی متنه، و ربما كانت مرتفعة و

و منحدرة، و يقال انه مجاز لانه شبه

بما یقَدُّ من السنَّام طوَّلاً؛ وعن ابن

شمیل شطبة السیف: عموده الناشر فی

متنه؛ و ثوب مشطب: فیه طرائق.

(تاج العروس). مشطب بزبان فرانسه

اسپ عراقی است، و آن را عرب برذون خوانند، و اسپ راهوار ترکی را هم گفته اند، و اسپ خوش جولان را نیز گویند، برهان.

ماندن، رجوع شود بحواشی ص ۸۷.

مَرس ۴۲: ۱۶، ۱۷، بفتح اول و

ثانی و سکون راء و سین بی نقطه، ظاهراً

بمعنی پیکرهائی است که زرد میوشانده

و بصورت سپاهیان می آراسته و بر بالای

دیوار قلعه راست میکرده اند تا محاصرین

گمان کنند مستحفظان و لشکریان اند،

اثیر اخسیکتی گوید:

بدان حصار گروهی پناه برده همی

ز ترس قالب بی روح چون مترس حصار

ولی در برهان قاطع و فرهنگ رشیدی

آنرا بمعنی «چوب کنده که بر سر دیوار

قلعه گذارند تا چون غنیم پای دیوار آید

بر سرش زنند» آورده.

مداد، رجوع شود بحواشی ص ۱۰۳.

در داد، رجوع شود بحواشی ص ۸۲.

مَریخی (نوعی شمشیر — سریجی؟)

۳۶: ۱۳، کلمه در نسخه اصل واضحاً

مُقَلِّی (نوعی قلم) ۴۹ : ۱۴ ، شاید
منسوب به ابوالحسن علی بن هلال وزیر
و کاتب معروف به ابن مقله باشد که خط
خوش او زبانزد و مورد مثل است .
مگس خنگ (نوعی اسپ) ۵۳ : ۹ .
موآذ (نوعی شمشیر) ۳۶ : ۱۳ .
مهر ، رجوع شود بحواشی ص ۸۲ .
مهرانی (نوعی قلم) ۴۹ : ۱۶ ، در
میان اشخاصی که از اوایل اسلام تا
روزگار زندگی خیام نام خود یا یکی از
پدرانشان مهرا ن بوده است وزیر ی یا
کاتبی معروف باید یافت که این قلم منسوب
بدو باشد . من در میان ۲۹ نفر ازین
قبیل اشخاص که یوستی در نامنامه ایرانی
آورده هیچ یک را برین مورد نتوانستم
کاملاً تطبیق کنم . فریب عبارت برهان
قاطع را که در تحت این لفظ گوید « نام
مردیست صاحب فضایل و کمالات »
نباید خورد ، چه او این اطلاع را
ظاهراً از مضمون این مصراع استخراج
کرده که « و ر چه مهرا ن در عجم بود
از بزرگان منتخب . » رجوع شود

بدو لفظ *cannelé* و *rayé* ترجمه
میشود ؛ سفره طعام مشطبه ؛ فرس
مشطب الیدین ؛ حجر یهودی ؛ و منه
شیء کانه البلوط مخطط و يقال له الحجر
المشطب (Dozy) .

مشکین (نوعی اسپ) : فرسناه
هاشمی ص ۱۳ . « اگر هیبت را
خواهی مشکین » (هاشمی ص ۱۰) .
مصری (نوعی شمشیر) ۳۶ : ۱۴ ،
مصر ، بکسر اول و سکون ثانی و رای
قرشت ، . . . بمعنی شمشیر هم آمده
است ؛ مصری منسوب بمصر را گویند ،
و کنایه از قلم است که بدان چیز نویسند ،
و شمشیر را نیز گویند ، برهان .

مُقَفِّی (نوعی قلم) ۴۹ : ۱۵ ، شاید
منسوب باشد به داذبه کاتب و مترجم
مشهور پسر داذ گشنسپ و معروف به
ابن مقفع . وی قبل از آنکه خویشان را
باسلام باز بندد کنیه ابو عمرو داشت
و پس از ان بنام عبدالله و کنیه ابو محمد
خوانده شد ، و در حدود ۱۴۲ هجری
مقتول گردید .

بفرهنگ رشیدی .

مَهَلَبِي (نوعی قلم) ۱۶:۴۹ ، شاید

منسوب به ابو محمد حسن بن محمد مهلبی
(از خاندان مهلب بن ابی صفره) باشد

که از ۳۳۹ تا ۳۵۲ **ک** که وفات یافت

بوزارت معزالدوله ابوالحسن احمد بن

بویه دیلمی مشغول بود .

مهلهلی (نوعی قلم) ۱۵ : ۴۹ ،

میگون (نوعی اسپ) ۱۲:۵۳ .

نازک (= ظریف و لطیف که زود

آسیب بیند و از دست برود) ۲ : ۵۴ ،

«عظیم نازک میباشد آن سه روز که فرزند

زاید . » (صد درشر ، در شانزدهم) .

در سیاستنامه در فصل مربوط بقاضیان

گوید « این کار مهم و نازکست از بهر

آنکه ایشان بر دماء و اموال و فروع

مسلمانان مسلطند . » همو گوید « کار

نماز نازکست . »

ناوبار ؟ (نوعی اسپ — شاید « ناو

بار » یا « ناویار ») ۱۴:۵۳ ، رجوع

شود به ناو بمعنی خرام در برهان قاطع .

ند ، رجوع شود بجواشی ص ۹۴ .

نرم آهن (نوعی شمشیر) ۱۴:۳۶ ،

در فرهنگها فقط معنی مجازی آن را که

مردزبون وسست باشد ضبط کرده اند ،

نظامی گوید :

تو در من چه نرم آهنی دیده ای

ک که پولاد او را پسندیده ای

مانند نرم شمشیر درین شعر نظامی :

سختی پنجه سیه شیران

کوفته مغز نرم شمشیران

نصیبی (نوعی شمشیر) ۱۲ : ۳۶ ،

شاید منسوب باشد به نصیبین که در نسبت

بان نصیبی و نصیبینی هر دو آمده است .

نقره خنگ (نوعی اسپ) ، صاحب

بهار عجم بمعنی اسپ که رنگ آن مثل

نقره سفید باشد ضبط کرده ، آنگاه سه

شاهد از اشعار متاخرین بر آن آورده

است . در فرسنامه هاشمی ص ۱۳ از

انواع اسپ یکی نقره را آورده ، نیز

رجوع شود به خنگ .

نقل ، رجوع شود بجواشی ص ۱۰۶ .

نگران ، رجوع شود بجواشی ص ۹۹ .

نوند ، **نونده** ، اسپ را گویند مطلقاً ،

و سکون نون ، بوزن خدنگ ، اسپ
خدنگ را گویند یعنی اسپ که موی او
سفید باشد ، برهان .

هندی (نوعی شمشیر) ۳۶ : ۱۲ ، و
آن شمشیری است که آهن آن را از
هندوستان آورده و یا اینکه در هندوستان
ساخته باشند ، و آن را هندوانی و مهند
و هندکی (ماخوذ از هندوک فارسی)
نیز خوانده اند .

هیدخ ، بفتح ها و دال مهمله و سکون
یاء حطی ، اسپ جنگی تند و تیز و جهنده
را گویند ، و عبری طمر خوانند ، و
بجای خای نقطه دار جیم هم بنظر آمده
است ، از برهان و سروری . نیز رجوع
شود به بیدخ .

هیگر ، بفتح ها و سکون یاء حطی و
فتح گاف فارسی ، اسپ کبک را گویند
یعنی اسپ سرخی که بسیاهی مایل بود
(یاسیاهی که سرخی زند) و یال و دم
او سیاه باشد ، و بکسر گاف هم بنظر
آمده است ، برهان و سروری .

یکران ، بوزن انبان ، اسپ اصیل و

و بمعنی اسپ و استر جلد و تند و تیز رو
نیز آمده است ، اثیر اخیسکتی گوید :

تفته ز تاب مهر برین گونه دوزخی
کرده نوند من چو سمندر برو گذار
نیروی خشمی = قوه غضبیه ، ۳۵ : ۵۰ .

نیلگون (نوعی اسپ) ۵۳ : ۱۳ .
نیله بمعنی کبود هم هست و بیشتر بر
اسپ و استر اطلاق کرده اند ، برهان .
نیم چرخ (نوعی کمان) ۴۰ : ۱۴ ، در

فرهنگها آن را مرادف با کمان تخش
(رجوع شود به چرخ) آورده اند ،
فرخی گوید :

بکوه بر شد و اندر نهاله گه بنشست
پیش بیلک و زده کرده نیم چرخ کمان
واخیسکتی در وصف اسپ گوید :

گردن چونیم قوس و در آهنگ تک چنان
کز نیم چرخ وهم جهد ناوک گمان
و انوری گوید :

ای بجائی که از علو بنگند
نیم چرخ تو چرخ را از دست
هاشمی (نوعی حلوا) ۱۳ : ۹ .

هدنج ، **هدنگ** ، بفتح اول و ثانی

خوب و سر آمد را گویند، و بعضی گویند رنگیست میان زرد و بور (سرخ) مر اسپ را و هر اسپ که باین رنگ باشد یکران خوانند، و بعضی برنگ اشقر گفته اند بشرطی که یال و دمش سفید باشد و اگر چنین نباشد بور گویند، و اسپ را نیز گفته اند که بهنگام رفتن یک پای پس را تنگتر نهد از پای دیگر یعنی کوتاهتر گذارد، خاقانی گوید :

دو اسپه در آی و رکابی در آور
کز و چرمه صبح یکران نماید،
(از برهان و رشیدی و سروری) .
یمانی (نوعی شمشیر) ۳۶ : ۱۱ ،
منسوب به یمن ناحیه ای از عربستان ،
و یا به یمن ناحیه ای از هندوستان که
در فتوحات سلطان محمود مذکور است
و شب یمانی که از آنجا می آید مشهور است .

فهرست اسامی

شامل کلیه اسماء اعلام مذکور در متن و حواشی

از رجال و انساب و مال و مذاهب و اماکن و کتب و غیرها ، بترتیب

حروف هجا . عدد درشت شماره صفحه و عدد ریزتر شماره سطر است

ابن الاثیر ۱۶:۸۹	آبان گشنسپ (ابو منصور) ۱۹:۸۷
۲۱:۱۰۹	آب جندیشاپور ، رجوع شود به رود ...
ابن الندیم ۱۳:۸۵	آثار باقیه ، الآثار الباقیه ۱۲:۸۸
نیز رجوع شود	آدم ۱:۶ ۳:۳۳
به فهرست	آرتور کریستنسن (استاد —) ۳:۸۵
ابن خردادبه ۱۹:۹۱	آرش [کمانگیر] وهادان (بغلط)
ابن درستویه ۱۳:۱۰۴	۸:۳۹ ۱۳:۱۰۲ — ۲۲
نیز رجوع شود	آغش وهادان ۲۱:۱۹:۱۰۲
شود بکتاب الکتاب	آفریدون ، افریدون ، فریدون
ابن رسته ۱۸:۹۱	۱۷:۱۶:۹ ۱۶:۱۱:۱۰ ۱۶:۱۱:۱۰ ۴:۱۱
نیز رجوع شود	۱۲:۱۴ ۱۲:۵۱
به الاعلاق النفیسه	آل بویه ۱۶:۹۵
ابن سراپیون ۱۷:۹۱	آمل ۷:۲۴
ابن قتیبه ۲۰:۸۴	ابا یکسوم مسروق بن ابرهه ۱۰:۳
ابن مقفع (داذبه ابو محمد عبدالله) ۴۹:	۱۴:۱۰
۱۶ ۱۸:۱۰:۸۴	ابراهیم ۲:۱۰
ابن مقالة ۱۴:۴۹	ابرهه صباح ۲:۴۳ ۹:۸:۱۰۳
ابن مهلهل ۱۵:۴۹	
امیر ابوالعباس ۱۵:۱۴:۵۸	
ابوالفدا ۱۶:۸۹	
ابوالمظفر اسفزاری ۱۰:۸۹	

اسمعیل خان افشار (میرزا) — ۷:۱۰۵

اصطخری ۱۳:۸:۹۱

افراسیاب ۴:۵۲

افریدون ، رجوع شود به آفریدون

الآثار الباقیه ، رجوع شود به آثار باقیه

الآخبار الطوال ۷:۹۵ نیز رجوع

شود به دینوری

الاعلاق النفیسة ۱۸:۹۱ نیز رجوع

شود به ابن رسته

الافصح فی فقه اللغة ۸:۱۰۰

الاولئ (کتاب —) ۱۰:۸۸ نیز

رجوع شود به ابوهلال

الاوراق (کتاب —) ۱۰:۸۸ نیز

رجوع شود به ابوبکر صولی

التنییه والاشراف ، تنییه ۱۰:۸۴ ۱:۸۵

نیز رجوع شود به مسعودی

السامی فی الایامی ۱۲:۶:۹۴ ۴:۹۹

الشراب (کتاب —) ۱۵:۱۰۷

العیون والحدایق ۹:۸۸

الفهرست ، رجوع شود به فهرست

القنطرة (شهر) ۱۶:۹۱

المعجم فی معاییر اشعار العجم ۱۳:۱۰۵

ابوبکر صولی ۱۰:۸۸ نیز رجوع

شود به الاوراق

ابوریحان ، رجوع شود به بیرونی و

آثار باقیه .

ابوشجاع ، رجوع شود به پناخسرو

ابوعلی سینا ، بوعلی سینا ۳:۶۰

۱۷:۶۱ ۱:۱۰۶

ابوهلال عسکری ۱۰:۸۸ نیز

رجوع شود به الاوائل

اخبار و آثار خواجه نظام الملک طوسی

وزیر آل سلجوق (کتاب —) ۱۵:۸۹

اخلاق ناصری ۱۴:۱۰۶

اردشیر پاپکان ۱۳:۱۱

ارسططالیس ۱۳:۲۸ ۱۲:۱۱:۳۷

۷:۵۴ نیز رجوع شود به حیوان

ارشاد الاریب ۱۳:۸۸

نیز رجوع شود به یاقوت حموی

اریوخشوئه (کوه) ۱۵:۱۰۲

ازرقی هروی ۲۲:۹۲

اسکندر رومی ۱۱:۱۱ ۹:۲۸

۱۱:۳۷ ۲۰:۸۵ نیز رجوع

شود به ذوالقرنین

الم نشرح (سورده) ۲۲:۱۰۰

الوس ۹:۵۱ ۱۸:۱۰۴ — ۲۲

امین (خلیفه)، رجوع شود به محمد امین

اندامش، اندیمشک، رجوع شود

به پل اندیمشک

انوشروان، رجوع شود به نوشین روان

اولین مرد و اولین شاه در تاریخ داستانی

ایرانیان (کتاب —) ۳:۸۵

ایاز اویماق ۲۰:۱۰۹

ایران ۱۰:۱۰ ۱۴:۴۸ ۱۶:۸۴

۲۱:۸۹ ۲۲:۹۶ ۲۱:۱۰۰

۱۵:۱۰۲

ایران شاه بن علی نیشابوری ۲۲:۸۰

نیز رجوع شود به قرانات

ایرانیان ۱۲:۸۰ ۷:۸۶ ۲۱:۱۰۴

نیز رجوع شود به عجم

ایرج ۱۵:۱۰

ایوان مداین، ایوان کسری ۱۵:۱۱

۱۱:۱۵

بابك عارض ۹:۴۳

بادام (؟ بادن) ۱۱:۶ ۴:۶۶

بخارا ۱۳:۲۴

بختیشوعیه ۱۶:۹۴

برهان قاطع ۱۳:۹۳ ۳:۹۶

۹۹:۱۰ ۱۱:۱۱ ۱۳:۱۵ ۱۰۰:۱۰۰

۱۰۰:۱۱ ۱۳:۱۳ ۱۶:۱۸ ۱۰۲:۱۲

۲۰:۱۰۶ ۱:۱۰۷

بزرجمهر ۱۷:۲۳

بزرسپ، بوذاسپ، بودا ۲:۸ ۹:۸۵

بغداد ۳:۳۱ ۱۷:۸۷

بقراط ۲:۶۰

بلاذری ۷:۱۰۳

بلعمی ۲۱:۱۹ ۱۴:۱۱ ۸۴:۱۱

بندهشن (کتاب) ۱۸:۸۰ ۱۷:۸۴

بنی عباس، رجوع شود به عباسی

بودا، رجوع شود به بزرسپ

بوذاسپ، رجوع شود به بزرسپ

بو عبدالله خطیب، عبدالله خطیب ۵۸:

۱۷:۱۴

بوعلی سینا، رجوع شود به ابوعلی

بهرام گور ۳:۳۸ ۱۰:۳۹ ۱۰:۴۲

۳:۸۰ نیز رجوع شود به سلاحنامه

بیرونی، ابوریحان، ۱۹:۱۱ ۸۴:

تاریخ گزیده ۲۲:۸۴ نیز رجوع

شود به حمد الله مستوفی

تاریخ مختصر الدول ۱:۸۸

تازیان ، عرب ، عربان ۷:۵۱

۱۳:۱۰۰ ۳:۹۵ ۲۲:۹۴ ۸:۵۵

۹:۱۰۳

تحفه حکیم مؤمن ۱:۹۰ ۸:۹۴

ترک ۱۱:۱۴ ۱۵:۱۰

ترکان ۷:۵۱ ۹:۵۵

ترکستان ۱۳:۱۰ ۱۱:۳:۴۹

تستر ۲۲:۹۴

تفهیم ۱۲:۸۸ نیز رجوع شود به بیرونی

تناسخیان ۳:۷۳

تنییه ، رجوع شود به التنییه و مسعودی

تور ۱۴:۱۰

توران ۱۰:۱۰ ۱۵:۱۰۲

تعالی ۱:۸۵ نیز رجوع شود به غرر

اخبار ...

جالینوس ۲:۶۰ ۱۷:۶۱

جلال الدین طهرانی (سید -) ۲:۸۹

۶:۸۷ ۱۸:۱۲:۸۸

بیوراسپ ، فحاک ، ۹:۱۰:۱۱:۱۳

۱۴ ۱۰:۱۰:۸۰۷ ۱۶:۹۶

یارس ، رجوع شود به فارس

یارسیان ۶:۵۱

یرویز ، خسرو دوم ۳:۳۲ ۱۵:۲۶

۲:۹۵ ۶:۹۲

یل اندیمشک ، اندامش ، اندیمشک ،

۱۳:۱۵ ۶:۹۱ ۲۲:۹۱ نیز رجوع

شود به قنطرة الروم ، قنطرة الرود ،

قنطرة الزاب

پنا خسرو ، عضد الدوله ، ابوشجاع ،

فنا خسرو ۹:۴۸ ۹:۷:۲۴

۲۲-۱۵:۹۵

پیغامبر ، رجوع شود به محمد

تاج العروس ۷:۱۰۶

تاریخ الحکماء ۱:۸۸ نیز رجوع

شود به قفطی

تاریخ سنی ملوک الارض ۱۴:۸۰ ۸:۸۸

۱۱ نیز رجوع شود به حمزة اصفهانی

- جمشید، جم ۹:۲ ۸:۵ ۶:۹ ۱۷:۲
- ۱:۱۲ ۳:۲۰ ۴:۲۶ ۵:۳۴ ۲:۶۶
- ۱۷:۱۶:۶:۸۴ ۱۸:۱۶:۸۵ ۱۷:۱۰۷
- جندیشاپور ۱۲:۱۱:۱۰:۸:۹۱
- جیحون ۱۳:۱۰
- چهارمقاله نظامی عروضی ۱۵:۱۰۹
- چین ۱۳:۱۰ ۱۱:۸۵
- حافظ ۱۴:۹۷
- حران ۱۲:۷:۸۵
- حرانیان ۷:۸۵
- حصین بن حمام مری ۱۷:۹۷
- حماسه ابوتمام ۲۰:۱۹:۹۷
- حمدالله مستوفی قزوینی ۲۰:۹۱ نیز رجوع شود به تاریخ گریده
- حمزه اصفهانی، حمزه بن الحسن
- ۱۴:۸۰ ۱۷:۱۱:۸۴ ۱۱:۸۸
- ۷:۵:۱۰۳ نیز رجوع شود به تاریخ
- سنی ...
- حیوان (کتاب —) ۷:۵۴ نیز رجوع شود به ارسططالیس
- خالد (پسر عبدالملک مروزی)
- ۱۹:۸۷
- خاندان ساسانی، رجوع شود به ساسانیان
- خداینامه پهلوی ۱۷:۹:۸۴
- خراسان ۱۵:۱۲ ۱:۶۶ ۵:۷۶
- ۱۶:۱۰۲
- خرزاد پسر نرسی = وهرز
- خسرو اول = نوشین روان
- خسرو دوم، رجوع شود به پرویز
- خستو ۱۱:۵۷
- خلف بن احمد ۱۱:۱۲ ۱۹:۸۸-۲۱
- خلیفه بهرام گور ۳:۸۰
- خندق (حرب —) ۱:۲۸
- خوارزمی ۶:۸۵ نیز رجوع شود به مفاتیح العلوم
- خوزستان ۲۱:۹۴ ۱:۹۵
- خونوند (کوه) ۱۶:۱۰۲
- خیام، رجوع شود به عمر
- دزفول ۲۰:۱۴:۱۲:۹۱
- دزی ۱۶:۹۸ ۱۰:۸۰

رود دز ۲۰، ۱۸، ۱۲: ۹۱	دقیقی ۴: ۹۷
رودکی ۱۳: ۱۰۵	دماوند (کوه) ۱۹: ۹۶
روم ۱۱: ۱۴ ۱۵، ۱۴: ۱۰	دمشق ۱۷: ۸۷
رومیان ۶: ۵۱	دیناور تازیان، رجوع شود به محمد
رویان ۱۶: ۱۰۲	دینوری ۷: ۱۰۳ نیز رجوع شود
	به الاخبار الطوال
زاب (رود) ۱۹: ۹۱	
زردشت ۲: ۱۱	ذوالفقار ۸: ۱۰۱
زیات، رجوع شود به محمد بن عبد الملك	ذوالقرنین ۱۱: ۱۱ ۲۲، ۱۹: ۸۵
زیج مأمونی ۴: ۱۲ ۲۱، ۱۶: ۸۷	۲: ۸۶ نیز رجوع شود به اسکندر
ساری ۱۸: ۱۰۲	راحة الصدور ۱۰۷: ۱۴، ۴ نیز
ساسانیان، خاندان ساسانی ۱۷: ۸۶	رجوع شود به راوندی
۲: ۹۲ ۵: ۱۰۳	رازی، رجوع شود به محمد زکریا
سام نریمان ۷: ۴۲	راست روش، وزیر بهرام گور ۸۰:
سپهسالار ایرانی، رجوع شود به وهرز	۱۸: ۹۳ ۵، ۴، ۲
سروری (صاحب مجمع الفرس) ۳: ۱۰۰	راوندی ۱۶، ۱۴، ۱۰۷ نیز رجوع
سعدی ۶، ۲: ۹۳	شود به راحة الصدور
سقراط ۲: ۶۰	رسول، رجوع شود به محمد
سلاحنامه بهرام [گور ۴] ۳: ۳۸	رکن الدوله حسن ۱۷: ۹۵
سلم ۱۴: ۱۰	رود جندیشاپور، آب جندیشاپور ۹۱:
سلیان ۱۰: ۵۱ ۱۲: ۲۶	۲۰، ۱۸ نیز رجوع شود به رود دز، زاب

سمط العلي ۸:۹۸

سمینان ۱۱:۸۵

سند بن علی یهودی (ابو الطیب) ۲۰:۸۷

سیاستنامه ۲:۸۰ ۲۱:۸۹ ۱:۹۰

۱۸:۱۵، ۲ ۱۷:۱۵، ۱۲، ۹، ۴:۹۲

۱۸:۹۳ ۹:۹۷

سیر الملوك ۱۲:۴۹

سیستان ۲۰:۸۸ ۱۲:۱۲

سیف ذی یزن ۱:۴۳

شاپور [دوم ملقب به] ذوالا کتاف

۱۱:۱۵ ۱۳:۹۱ ۹:۱۰۳

شاپور خواست ۹:۹۱

شاهنامه ۳:۷۹ ۱۰:۸۴ نیز رجوع

شود به فردوسی

شبدینز (اسپ خسرو پرویز) ۱۶:۵۱

شکره (کتاب) ۱۳:۵۷

شماسیه ۱۷:۸۷

شمس المعالی ، رجوع شود به قابوس

شمس الملوك ، رجوع شود به قابوس

شمیران (دز) ۳:۶۶

شمیران (شاه) ۱۴، ۱۰، ۸، ۵، ۲:۶۶

۴:۶۷ ۴:۷۰

شرویه پسر خسرو ۲:۹۵

صابیان ۲:۸ ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۶، ۵:۸۵

صاحب [ابو القاسم اسمعیل بن عباد]

۱۲، ۱۱، ۱۰:۴۸

صاح جوهری ۵:۱۰۶

صدر شر ۳:۱۰۲

صراح اللغة ۵:۹۹

صیمره ۱:۹۵

ضحاک ، رجوع شود به بیوراسپ

طاهر [بن الحسین] اعور ۱۵:۲۹

طبرستان ۱۶:۱۰۲

طبری ۲۰:۸۴ ۷:۱۰۳ ۵:۱۰۴

طبیعیان ۱۶:۷۲

طهمورت دیوبند (زیناوند) ۱۷:۷

۴:۸ ۱۱:۴۴ ۹:۸۵

ظہیر الدین مرعشی (سید -) ۲:۸۵

۲۰:۹۴ ۵:۲:۹۱ ۹:۸۹ ۱۵:۳

:۱۰۷ ۲۰:۱۰۵ ۸:۱۰۳ ۸:۹۵

۱۶:۱۳

غیر اخبار ملوک الفرس تعالی ۱۰۳:

۱۴ نیز رجوع شود به تعالی

غوره ، غورج قریه ۷:۷۰ ۷:۱۰۹:

۱۱:۱۰

غیاث اللغات ۸:۱۰۶

فارس ، پارس ۲:۴۸ ۲:۹۵

فخرالدوله ۱۳:۹:۴۸ ۱۵:۵۸

فرخی ۱:۱۰۴

فردوسی ۳:۷۹ ۲:۸۵ ۲۲:۹۲

۵:۹۳ ۲۰:۱۴:۹۶ ۶:۵:۹۷

۱۶:۱۰۳ نیز رجوع شود به شاهنامه

فرهنگ رشیدی ۱۲:۱۰۲ ۱۰۴:

۲۲ ۲۰:۱۰۶ ۲:۱۰۷

فریدون ، رجوع شود به آفریدون

فلاسفه ۱۵:۷۲

فنا خسرو ، رجوع شود به پنا خسرو

فهرست (کتاب —) ، فهرست ،

عامری (علی محمد خان) ۸:۹۸

عباس بن سعید جوهری ۲۰:۸۷

عباسی (خلفاء —) ، بنی عباس

۱۰:۷:۱۳

عبدالرحمن خازنی ۹:۸۹

عبدالله بن طاهر ۱۲:۵۲ ۱۱:۷۳:

۱۶:۱۲ ۸:۲:۷۴

عبدالله خطیب ، رجوع شود به ابو عبدالله

عبیدزاکانی ۱۵:۱۰۶

عجم ۱۵:۱۴، ۱۱:۳:۲ ۱۰:۴

۱۱:۵، ۴، ۲:۱۳ ۷:۱۲ ۱۵:۱۰

۳:۲:۱۸ ۱:۱۶ ۱۴:۱۵ ۱۱:۱۴

۱۳:۴۱ ۷:۳۳ ۲:۳۰ ۵:۲۱

۷:۵۵ نیز رجوع شود به

ایرانیان

عراق ۷:۸۵ ۱۳:۴۹ ۹:۳۰

عرب ، عربان ، رجوع شود به تازیان

عضدالدوله ، رجوع شود به پنا خسرو

علی بن ابی طالب ۹:۵۲ ۲:۵۵

علی کاهه ۱۱:۵۷

عمر بن ابراهیم الحیام ، حکیم ، خیام ،

۹:۱ ۲۰:۱۵:۸۱ ۱۶:۸۳ ۸۴:

۱۳:۸۵ ۱:۸۸

فیروز (شاه ساسانی) ۷:۸۷

قیصر ۱۳:۲۳

کامگار دیلمی ۲:۱۰۳

کتاب‌الکتاب ۱۳:۱۰۴ نیز رجوع

شود به ابن درستویه

کسائی ۱۰:۱۰۲ ۱:۱۰۵

کسری ، رجوع شود به نوشین روان

کلدانیان ۶:۸۵

کیخسرو ۲:۱۸ ۱۶:۵۱ ۲۰:۱۰۲

کیقباد ۱۸:۱۰۷ ۱۵:۱۰۸

۴:۱۰۹

گاهنامه سید جلال‌الدین ۱:۸۹

گبری (دین —) ۳:۱۱

گشتاسپ ۵:۳۰ ۱:۱۱

گیلان ۲۰:۱۰۲

گیومرت ۱۱:۲ ۱۳:۴ ۱۱:۷

۲:۱۰ ۱:۱۲ ۶:۳۹ ۱۳:۸۰

۱۷:۱۵، ۹:۸۴

لُر ۱۰، ۹، ۸:۹۱

لسترانج ۱۱:۹۱

قابوسنامه ۱۲:۹۲

قابوس و شمگیر ، شمس‌المعالي ،

شمس‌الملوک ۱۰:۳۲ ۱۳:۴۸ ،

۳:۵۰ ۱۴

قاسیون (کوه —) ۱۷:۸۷

قاف (کوه —) ۳:۳

قاموس ۸:۹۴

قانون مسعودی ۱۳:۸۸ نیز رجوع

شود به بیرونی

قرآن ۱۷:۱۰۹

قرانات (کتاب) ۲۲:۸۰ نیز

رجوع شود به ایرانشاه بن علی

قصرالروناش ۱۵:۹۱

قنطی ۲۱:۸۷ نیز رجوع شود به

تاریخ‌الحکماء

قنطرة الرود ۱۸:۹۱

قنطرة الروم ۱۷:۹۱

قنطرة الزاب ۱۹:۹۱

قوانین‌الصیاد یا بازارنامه ۲۰:۱۰۰

محي عراقى ۲۰:۱۰۶	لوگرى (حكيم -) ۹:۸۹
مخزن الادويه ۶:۹۰	
مداین ۱۱:۱۵	ماچين (مهاچين) ۱۳:۱۰
مدینه ۱:۲۸	مأمون (خليفة عباسى) ۲:۱۲
مرو ۱۷:۱۰۲	۱۵:۲۹ ۶:۴۴ ۷:۵۲ ۱۰:۸۵
مروج الذهب ۲۲:۱۱:۸۴ نیز	۱۸، ۱۶:۸۷
رجوع شود به مسعودى	ماهان ۶:۵۸
مسعود سعد سلمان ۶:۱۰۱	ماهان مه وشمگیر ۱۲، ۹:۵۷
مسعود غزنوى (سلطان -) ۲۰:۱۰۹	متنبى شاعر عرب ۱۸:۹۵
مسعودى ۱:۸۵، ۲۱، ۱۱:۸۴	متوکل (خليفة عباسى) ۹، ۵:۱۲
مصر ۲۰:۸۵	۶، ۵:۸۸
مصریان ۲۰:۸۵	مجل التواريخ ۱۹:۸۴
مصطفى، رجوع شود به محمد	محمد، مصطفى، پیغامبر، رسول، دین
معتضد (خليفة عباسى) ۶:۸۸	آورتازیان ۱۷:۲۷ ۱۳:۲۶ ۶:۱
معجم البلدان ۷:۹۱ ۱۲:۱۰۹ نیز	۴:۳۹ ۱۷:۳۴ ۱۲:۳۱ ۲:۲۸
رجوع شود به یاقوت	۱۰:۷۲ ۱:۵۵ ۴:۵۱ ۲:۴۵
مفاتیح العلوم خوارزمی ۴:۹۹ ۶:۸۵	۸:۹۷ ۱:۸۶
مفضلیات ۴:۹۸ ۲۰، ۱۹:۹۷	محمد امین، امین (خليفة عباسى) ۶:۲۹
مقدسى ۱۵:۹۱	محمد بن عبد الملك زیات ۴:۸۸ ۵:۱۲
مقدمة الادب زنجشى ۱۱، ۱۰:۹۴	محمد زکریای رازى ۱۷:۶۱ ۳:۶۰
ملکشاه (سلطان -) ۱۳:۱۲	محمود غزنوى (سلطان -) ۱۴:۷۴
۴:۹۱ ۱۸، ۱۷، ۴:۸۹	۱۹:۱۰۹